

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)  
علمی - پژوهشی  
سال یازدهم - شماره اول - فروردین ۱۳۹۷ - شماره پیاپی ۳۹  
تحلیل حوزه‌های معنایی: رهیافتی در سبک‌شناسی  
(ص ۷۷-۵۹)

نعمت‌الله ایرانزاده (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، محمدمهدی زمانی<sup>۲</sup>  
تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۶  
تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

#### چکیده:

نظریه حوزه‌های معنایی یکی از نظریات مطرح در معنی‌شناسی ساختگراست. حوزه معنایی مجموعه‌ای است از واژه‌ها که مشخصه معنایی خاصی موجب باهم‌آیی آنها میشود. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که چگونه میتوان این نظریه را در مطالعات سبک‌شناسانه به کار گرفت. میتوان از این نظریه در مطالعات معنی‌شناسانه ادبیات، از جمله سبک‌شناسی معنایی، بهره برد. معنی‌شناسی آثار ادبی و سبک‌شناسی معنایی تمرکز خود را بر وجود یا عدم معنای فردی در برابر معنای عمومی قرار میدهد، معنای فردی خاصی که وقوعی قاعده‌مند در متون ادبی دارند. این پژوهش، ضمن بیان مبانی این نظریه در معنی‌شناسی، با تحلیل نمونه‌ای، کارآمدی این نظریه در مطالعات ادبی را نشان میدهد و تحلیل حوزه‌های معنایی را رهیافتی تازه در مطالعات سبک‌شناسانه معرفی میکند.

**کلمات کلیدی:** معنی‌شناسی ساختگرا، حوزه معنایی، سبک‌شناسی، مطالعات ادبی، زبان‌شناسی.

---

۱. دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی [iranzadeh@atu.ac.ir](mailto:iranzadeh@atu.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی [mm.zamani@ymail.com](mailto:mm.zamani@ymail.com)

**مقدمه:**

از جمله مشکلات پژوهش‌های ادبی روشن نبودن برخی اصطلاحات پژوهش است؛ مثلاً پژوهشگری که از «معنی» یا «نشانه» سخن می‌گوید مراد خود را از آنها به صورت دقیق روشن نمی‌کند. همین مسأله موجب می‌شود واحدهای تحقیق نیز که باید مورد مطالعه معنی‌شناسانه یا نشانه‌شناسانه قرار گیرند روشن نباشد؛ یعنی مشخص نیست که مقصود از معنی چیست، قرار است به معنای کدام یک از واحدهای متن (واژه، جمله، بند، و غیره) پرداخته شود، و روش استخراج و تحلیل داده‌ها چیست. همین مسأله موجب سردرگمی پژوهشگر و مخاطب او می‌شود؛ زیرا نه پژوهشگر میدانند باید به چه بپردازد و نه مخاطب میدانند قرار است دقیقاً به چه پرداخته شود. یکی از دلایل تعریف نکردن اصطلاحاتی چون «معنی» بدیهی انگاشتن معنای آن است. اما نگاهی مختصر به نظریات معنی‌شناسانه نشان می‌دهد که تلقی معنی‌شناسان از معنی و روشهایی که برای مطالعه معنی اتخاذ کرده‌اند چقدر متفاوت است. کاربست این نظریات در پژوهش‌های ادبی که به نحوی به مطالعه نظام معنایی آثار ادبی می‌پردازند مانع از بروز چنین مشکلاتی می‌شود. از جمله این نظریات نظریه حوزه‌های معنایی (semantic-field theory) است. این نظریه یکی از نظریات مطرح در معنی‌شناسی ساختگرا (structural semantics) است و معنی‌شناسی ساختگرا خود زیرمجموعه زبان‌شناسی ساختگرا (structural linguistics) است. این پژوهش می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چگونه می‌توان نظریه حوزه‌های معنایی را در مطالعات سبک‌شناسانه به کار گرفت. برای نیل به پاسخ این پرسش، نگارندگان میکوشند مبانی نظریه حوزه‌های معنایی را، بدون پرداختن به اختلافات و پیچیدگیهای آرای نظریه‌پردازان آن، بحد ضرورت معرفی کنند و روش به‌کارگیری آن را در مطالعات ادبی، با نمونه‌ای عملی، نشان دهند و بر گونه‌ای از سبک‌شناسی تحت عنوان «سبک‌شناسی معنایی» که نظام معنایی آثار ادبی را از منظری سبک‌شناسانه مورد مطالعه قرار می‌دهد تأکید کنند. بنابراین، ابتدا به صورت مختصر به زبان‌شناسی ساختگرا و معنی‌شناسی ساختگرا اشاره و سپس به نظریه حوزه‌های معنایی پرداخته می‌شود. پژوهش‌های اندکی با روشی مشابه آنچه در این پژوهش معرفی می‌شود انجام شده است که در بخش ۵ به بررسی آنها می‌پردازیم.

**زبان‌شناسی ساختگرا:**

زبان‌شناسی ساختگرا ریشه در آراء فردینان دو سوسور در کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی دارد. در این رویکرد، زبان به مثابه نظامی مطالعه می‌شود که ارزش (value) هر واحد این نظام در رابطه متقابل با دیگر واحدها مشخص می‌شود (ر. ک. نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، گیررتس: ۱۲۵).

چنانکه لاینز (درآمدی بر معنی شناسی زبان: ۱۵۴) میگوید: «یکی از بنیادیتیرین و عامترین اصول زبانشناسی ساختگرا این است که زبانها نظامهایی منسجمند و خرده نظامها یا سطوح تشکیل دهنده شان، یعنی سطوح دستوری، واژگانی، و واجیشان، وابستگی متقابل با هم دارند». زبان نظامی است متشکل از نشانه‌هایی که ماهیت آنها در رابطه تقابلی (رابطه سلبی) مشخص میشود، نه آنکه انبوهی از اجزای بی ارتباط با هم باشد. از سوی دیگر این واحدها در کنار یکدیگر، یعنی در رابطه ایجابی با هم، واحد بزرگتر، یعنی نظام واجی زبان فارسی، را شکل میدهند (درباره «نظام زبان» و رابطه سلبی و ایجابی واحدها ر.ک. آشنایی با زبانشناسی در مطالعات ادب فارسی، صفوی: ۴۹-۵۳؛ نیز نظریه های معنی شناسی واژگانی، گیررتس: ۱۲۳-۱۲۵).

روش سو سور در مطالعه زبان اساس مکتب ساختگرایی (structuralism) قرار گرفت (درباره ساختگرایی در زبان شناسی و مطالعات ادبی ر.ک. بوطیقای ساختگرا: ساختگرایی، زبان شناسی و مطالعه ادبیات، کالر). البته، روش سو سور با ظهور مکاتب جدید منسوخ نشده است، بلکه چنانکه لپسکی میگوید

«دستور زایشی» نیز نوعی از همین ساختگرایی است و هیچ یک از نظریه های زبان شناختی کنونی نیز با این آرا در تضاد قرار ندارند. آن دیدگاهی که «دستور زایشی» در برابرش قد علم کرد نوعی نگرش تجربه گرا در مطالعه زبان بود که خود چامسکی آن را «ساختگرایی» نامیده بود (همان: ۵۰۳).

### معنی شناسی ساختگرا:

معنی شناسی مطالعه علمی معنی است. آنچه در معنی شناسی مورد توجه قرار میگیرد معنای عمومی، و نه معنای فردی، است؛ البته در مطالعات ادبی، معنای فردی اهمیت مییابد (پالمر، ۱۳۸۵: ۲۴) درباره این اهمیت در بخش ۴ سخن خواهیم گفت.

در معنی شناسی ساختگرا، ارزش معنایی نشانه های زبانی در ارتباط متقابل با هم بررسی میشود:

اندیشه بنیادین معنی شناسی ساختگرا آن است که معنای واژه ها، اساساً، مبتنی بر ارتباط است؛ یعنی موقعیت واژه، در شبکه ای از روابط معنایی با واژه های دیگر در حوزه معنایی<sup>۱</sup> یکسان، معنای واژه را تعیین میکند. روابط جانشینی و همنشینی هر دو در این تعیین معنا دخالت دارند. [...] «حوزه معنایی» مجموعه ای منسجم از واژگان است که روابط معنایی جانشینی و همنشینی

۱. کروز از اصطلاح lexical field استفاده کرده که به تسامح معادل semantic field در نظر گرفته و ترجمه

A Glossary of Semantics and Pragmatics, ) هم‌گره‌میزند (Cruse: 171).

برای تبیین دقیق مسأله تعریف «معنی» و «حوزه معنایی» ضرورت دارد.

### ۱. معنی

معنی همان تصور معنایی نشانه زبانی است. سوسور نشانه زبانی را مرکب از دال و مدلول میدانست؛ دال هنگامی دال است که مدلولی دارد و مدلول هنگامی مدلول است که دالی دارد. دال تصور صوتی نشانه زبانی و مدلول تصور معنایی آن است (دربارۀ نشانه زبانی ر.ک. مبنای نشانه‌شناسی، چندلر: ۴۲-۴۴). با توجه به این توضیحات، هر جا نشانه زبانی هست، معنی هم هست؛ بنابراین گسترۀ معنی بسیار وسیع است. معنی واژه‌ها در تقابل با هم و در حوزه‌های معنایی یکسان مشخص می‌شود. حال به تعریف «حوزه معنایی» می‌پردازیم.

### ۲. حوزه معنایی

نظریۀ حوزه‌های معنایی (semantic-field theory) را بعضی زبان‌شناسان آلمانی و سوئیسی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مطرح کردند («نگاهی به نظریۀ حوزه‌های معنایی از منظر نظام واژگانی زبان فارسی»، صفوی: ۲). از جمله این زبان‌شناسان وایزگربر است که «مبنای نظری طرح حوزه‌های واژگانی» ریشه در آراء او دارد و او را بنیانگذار این نظریه میدانند (نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، گیررتس: ۱۳۴). البته «تنها مطالعه تأثیرگذار را در این حوزه باید نوشته یوست تریر دانست که با نام واژگان زبان آلمانی در حوزه مفهومی درک: تاریخچه یک حوزه زبانی به سال ۱۹۳۱ انتشار یافت» (همانجا؛ برای اطلاع از دیگر آثار تریر ر.ک. همان، ۱۳۴-۱۳۹). زبان‌شناسان از برجسبهای مختلفی برای نامیدن این نظریه استفاده کرده‌اند و برخی «به شکلی از این اصطلاحات بهره می‌گیرند که انگار تفاوتی در کاربردشان وجود دارد» (همان: ۱۴۱)؛ برای نمونه، لاینز (Semantics: 253) میان حوزه مفهومی (conceptual field) و حوزه واژگانی (lexical field) و میان حوزه واژگانی و حوزه معنایی تمایز قایل است (Ibid.: 268) (نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، گیررتس: ۱۴۰)؛ برای اطلاع بیشتر از تاریخچه نظریۀ «حوزه‌های واژگانی» ر.ک. همان: ۱۳۴-۱۶۳). نگارندگان اصطلاح «حوزه معنایی» را برگزیده و صرفاً به روابط معنایی واژه‌ها پرداخته‌اند؛ به‌علاوه از تحلیل مؤلفه‌ای نیز بهره برده‌اند (دربارۀ «تحلیل مؤلفه‌ای» در معنی‌شناسی ساختگرا ر.ک. همان: ۱۶۳-۱۸۴).

حوزه معنایی نظامی است متشکل از واژگانی که یک یا چند مؤلفه یا مشخصه معنایی (semantic feature/ component) موجب باهم‌آیی (collocation) آنها می‌شود. در تعریف مشخصه معنایی میتوان گفت: «کوچکترین واحدهای معنایی در یک کلمه. معنای کلمات را

میتوان به عنوان ترکیب مشخصه ها یا مؤلفه های معنایی توصیف کرد» (فرهنگ توضیحی زبان شناسی کاربردی لانگمن، ریچارد: ۴۹۱)؛ برای نمونه، واژه «مادر» از مشخصه های معنایی [+انسان]، [+مؤنث]، [+بالغ]، و [+فرزند] تشکیل شده، یا به صورت تخصصی تر نسبت به آنها نشاندار (marked) است.

در زبان فارسی، دو مشخصه معنایی [+انسان] و [+مؤنث] موجب باهمایی واژه هایی میشوند که در کنار یکدیگر حوزه معنایی «انسان مؤنث» (=A) را به وجود میآورند و معنای این واژه ها در تقابل با هم مشخص میشود:

$$A = \{\text{مادر، دختر، زن، عروس، خاله، ... و عمه}\}^2$$

بر اساس گفته کروز روابط جانیشینی و همنشینی موجب باهمایی واژه ها میشود و، بدین ترتیب، این روابط در تعیین معنای واژه دخالت دارند. این سخن به این معنا نیست که روابط جانیشینی و همنشینی، فارغ از مشخصه های معنایی، در تعیین معنای واژه ها و باهمایی میان آنها دخالت دارند. در واقع، مشخصه معنایی مشترک گاه عامل باهمایی واژه هایی است که در ارتباط جانیشینی با یکدیگرند و گاه عامل باهمایی واژه هایی است که رابطه همنشینی دارند. برای نمونه، واژه های موجود در حوزه معنایی «انسان مؤنث» با هم رابطه جانیشینی دارند؛ یعنی از میان آنها واژه ای را انتخاب میکنیم و با توجه به قواعد معنایی با واژه های دیگر ترکیبشان میکنیم و جمله میسازیم. صفوی این باهمایی را «باهمایی متداعی» میخواند (درباره باهمایی متداعی ر. ک. «پژوهشی درباره باهمایی واژگانی در زبان فارسی»: ۱۰-۱۲؛ درباره رابطه جانیشینی و همنشینی ر. ک. آشنایی با زبان شناسی در مطالعات ادب فارسی، صفوی: ۷۰-۷۱). بعلاوه بعضی از واژه های حوزه «حیوان مؤنث» (=B) نسبت به مشخصه [+انسان] نشاندارند (این واژه ها در حوزه «انسان مؤنث» قرار میگیرند مثلاً «مادر»، «عروس»، «زن»، و «دختر»). از سوی دیگر، فعل «درس خواندن» نیز نسبت به همین مشخصه نشاندار است؛ بنابراین، واژه هایی از حوزه B که دارای مشخصه [+انسان] هستند با فعل «درس خواندن»، به سبب همین مشخصه، گره میخورند و در یک حوزه قرار میگیرند. پورتسیگ این باهمایی را «باهمایی همنشینی» میخواند (درباره باهمایی همنشینی ر. ک. «پژوهشی درباره باهمایی واژگانی در زبان فارسی»، صفوی: ۲-۱۰). روشن است که معنای اعضای این حوزه نیز در رابطه متقابل شان با یکدیگر مشخص میشود.

دخل و تصرف در روابط جانیشینی و همنشینی واژه ها قواعد زبان را به هم میریزد. با توجه به مثالی که ذکر شده، اگر واژه بدون مشخصه [+انسان] را انتخاب و با فعل «درس خواندن» ترکیب

۲. درباره مشخصه معنایی ر. ک. آشنایی با زبان شناسی در مطالعات ادب فارسی، صفوی: ۲۴۸-۲۵۰؛ برای آشنایی

بیشتر با باهمایی ر. ک. صفوی ۱۳۸۲: ۱-۱۳.

کنیم قواعد معنایی زبان را شکسته‌ایم، که این کاهش قواعد معنایی ممکن است موجب ادبیت متن شود؛ مثلاً اگر بگوییم: «عشق در مکتب او درس میخواند»، قاعده‌کاهی معنایی ایجاد کرده‌ایم؛ یعنی واژه «عشق» را دارای مشخصه [+انسان] دانسته و با اسمهایی که واقعاً دارای این مشخصه‌اند در یک حوزه قرار داده‌ایم و بدین ترتیب پس از ترکیب با فعل «درس خواندن»، که آن هم نسبت به مشخصه گفته شده نشاندار است، قواعد معنایی را نقض کرده‌ایم (درباره قاعده‌کاهی معنایی ر.ک. آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی، صفوی: ۴۶۸-۴۶۹).



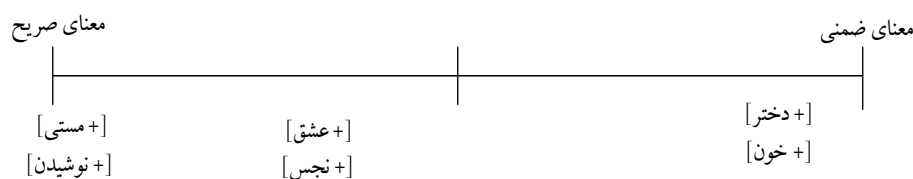
نمودار ۱. تغییر در حوزه‌های معنایی (تحلیل حوزه‌های معنایی غزلیات سنایی (۶۰ غزل)، زمانی: ۱۸)

مطالعه حوزه های معنایی به صورت همزمانی و در زمانی صورت میگیرد. در مطالعه همزمانی، حوزه ها در مقطع زمانی خاصی مورد بررسی قرار میگیرند. تحلیل در زمانی حوزه های معنایی نیز عبارت است از مقایسه دو تحلیل همزمانی؛ برای نمونه، تحلیل حوزههای معنایی غزل حافظ، که در محدوده زمانی خاصی میزیسته است، تحلیلی همزمانی است و مقایسه نتایج معنی شناسی همزمانی زبان فارسی در قرن چهارم و قرن هشتم، مطالعه در زمانی است. انواع تغییر در حوزه های معنایی («نگاهی به نظریه حوزه های معنایی از منظر نظام واژگانی زبان فارسی»، صفوی، ۴-۶)، که در مطالعه در زمانی بررسی میشود، در نمودار ثبت شده است نمودار ۱ از نمودار صفوی است.

### معنی شناسی و سبک شناسی:

در بخش ۲ گفته شد که معناهای فردی، که در معنی شناسی مورد توجه قرار نمیگیرند، در مطالعات ادبی حائز اهمیتند. کاربردهای فردی در هر سطحی از اثر ادبی با شد، مثلاً آوایی، معنایی، یا بلاغی، چیزی است که مورد توجه سبک شناسی قرار دارد؛ به عبارت دیگر در سبک شناسی فردیت اهمیت مییابد (ر.ک. سبکشناسی: نظریه ها، رویکردها و روشها، فتوحی: ۵۶-۵۷). این فردیت در سبک شناسی معنایی که مطالعه علمی معناهای فردی (تمایزهای معنایی) است و به مطالعه سبکشناسانه نظام معنایی آثار ادبی میپردازد اهمیت اساسی دارد.

معنی شناسی و سبک شناسی معنایی از دو جهت با هم در ارتباطند؛ یک جنبه این ارتباط آن است که شناخت معناهای فردی در گروه شناختن معناهای عمومی است؛ یعنی ابتدا باید قاعده های معنایی همگانی را بشناسیم، سپس به مطالعه عدول از این قاعده ها بپردازیم. معنای عمومی را معنای صریح یا معنای قاموسی و معنای فردی را معنای ضمنی میخوانیم. صریح بودن و ضمنی بودن معنا نسبی است؛ یعنی ممکن است یک معنا نسبت به معانی دیگر از صراحت کمتری برخوردار باشد. با توجه به پیوستار زیر درباره مشخصه های معنایی «شراب» به توضیح این نکته میپردازیم.



نمودار ۲. پیوستار معنای صریح و ضمنی

از میان معانی «شراب»، معنی «آبمیوه که به طور طبیعی تخمیر شده و مقداری الکل داشته باشد» (فرهنگ بزرگ سخن، انوری: ذیل «شراب») که در فرهنگ‌های عمومی وارد شده است، در سویه پایانی سمت چپ پیوستار قرار می‌گیرد. معناهایی که در فرهنگ‌های تخصصی، مثلاً فرهنگ‌های اصطلاحات عرفانی، وارد شده است نیز در نیمه سمت چپ قرار می‌گیرد، همانند «غلبه عشق» در اصطلاحنامه فخرالدین عراقی (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی: ذیل «می»). البته صراحت این معناها به اندازه معنایی نیست که وارد فرهنگ‌های عمومی شده است؛ یعنی این معناها هم به طور کلی عمومی محسوب می‌شوند، اما عمومیت کمتری نسبت به معناهایی دارند که در فرهنگ‌های عمومی ذکر شده. میزان عمومیت معناها علت ورود آنها به فرهنگ‌های عمومی یا تخصصی است؛ یعنی هرچه معناها عمومیت بیشتری شوند احتمال ورود آنها به فرهنگ‌های عمومی بیشتر می‌شود. میتوان گفت آن دسته از مشخصه‌های معنایی که در نظام‌های معنایی متعددمشترکند وارد فرهنگ‌های عمومی می‌شوند. برای مثال، مشخصه‌های «نو شیدن» و «مستی» که در گونه‌های زبانی مختلف از گونه ادبی گرفته تا گونه‌های تخصصی فقهی و طبی و عرفانی کاربرد دارد فرهنگ‌های عمومی شده است؛ اما مشخصه «نجس» که در گونه زبانی فقهی کاربرد دارد در کتب تخصصی این گونه، همانند رساله‌های فقهی، و مشخصه «عشق» و «حق» که در گونه عرفانی کاربرد دارد در کتب تخصصی مربوط به آن، مثل اصطلاحنامه‌های عرفانی، وارد شده است. حال ممکن است این مشخصه‌های معنایی نیز رفته‌رفته آن قدر عمومیت پیدا کنند که وارد فرهنگ‌های عمومی شود. اما مشخصه‌های «خون» و «دختر» در متون ادبی در نیمه سمت راست پیوستار قرار می‌گیرد.

جنبه دیگر ارتباط سبک‌شناسی معنایی و معنی‌شناسی آن است که در سبک‌شناسی معنایی میتوان از نظریات و روش‌های معنی‌شناسی، مثلاً نظریه حوزه‌های معنایی، بهره برد. هدف مطالعه یک اثر ادبی خاص، از منظر سبک‌شناسی معنایی، دست یافتن به معناهایی است که از یک سو فریدند، یعنی در نیمه سمت راست پیوستار قرار می‌گیرند، و از سوی دیگر وقوعی قاعده مند دارند، یعنی استثنائی نیستند. «سبک‌شناسی به بررسی تمایز یا عدم تمایز میان اثری با آثار دیگر یا تمایز میان سخن شاعری با سخن شاعران دیگر یا تمایز دوره ادبی خاصی با ادوار ادبی دیگر می‌پردازد» (تحلیل حوزه‌های معنایی غزلیات سنایی (۶۰ غزل)، زمانی: ۲۱). بر این اساس، در سبک‌شناسی اثر ادبی (یا آثار یک شاعر یا دوره ادبی) باید از چهار مرحله شناخت و مقایسه گذر کرد: ۱) «توصیف اثر»، ۲) «توصیف آثار همدوره‌خواه دوره ادبی خواه تاریخی»، ۳) «توصیف آثار ادبی ادوار پیشین و پسین»، و ۴) «مقایسه او صاف اثر مورد نظر با او صاف آثار دیگر» (همانجا). سه مرحله نخست تحلیل همزمانی و مرحله نهایی تحلیل در زمانی اثر ادبی است. بنابراین، سبک‌شناسی معنایی اثر ادبی نیز از سه مرحله تحلیل همزمانی و یک مرحله تحلیل در زمانی گذر میکند؛ یعنی اگر بر اساس نظریه حوزه



های معنایی به سبک شناسی معنایی اثری مبادرت کنیم، در سه مرحله به تحلیل همزمانی حوزه ها و در یک مرحله به تحلیل در زمانی آنها میپردازیم. آنچه در بخش ۳-۲ درباره تحلیل همزمانی و در زمانی حوزه های معنایی نظام زبان گفته شد در تحلیل حوزه های معنایی متون ادبی نیز صادق است. البته در تحلیل در زمانی رواج یافتن یک حوزه، که پیشتر کاربرد نداشته، یا از رواج افتادن یک حوزه باید مکرر و قاعده مند باشد.

### پیشینه مطالعات ادبی مشابه تحلیل حوزه های معنایی:

پژوهشگران ادبیات فارسی از این روش گاه بدون آگاهی از این نظریه یا ذکر آن و گاه با آگاهی از آن بهره برده اند. از جمله محققانی که مبتنی بر روشی مشابه آنچه در این پژوهش معرفی شده به پژوهش پرداخته اند میتوان به حق شناس («آفاق شعر سعدی و حافظ: بحثی در سهولت و امتناع در شعر»، کراچی (فروغ فرخ زاد)، و جاهدجاه و رضایی («دایره واژگان (Diction) و نقش آن در شتاب روایت شاهنامه») اشاره کرد. باید توجه داشت که هر پژوهشی که به نحوی به معنی شناسی واژه میپردازد خواه ناخواه از روابط همنشینی و جانشینی واژه ها بهره میبرد. بدین ترتیب، مصادیق این پژوهشها بسیار زیاد است، اما در اینجا برای رعایت اختصار به همین سه نمونه بسنده میشود. حق شناس در مقاله «آفاق شعر سعدی و حافظ: بحثی در سهولت و امتناع در شعر» به بررسی فضاها و افقهای باز و بسته، که به ترتیب آنها را فضاهای «جلوت» و «خلوت» میخواند، در شعر حافظ و سعدی پرداخته است؛ یعنی به بررسی واژه هایی میپردازد که بنا به مصطلحات مقاله حاضر به صورت صریح و ضمنی مشخصه [ + خلوت ] یا [ + جلوت ] را دارند. با توجه به بررسی حق شناس، بسامد وقوع حوزه «جلوت» در شعر سعدی بیش از بسامد وقوع حوزه «خلوت» است، که در شعر حافظ بسامد این دو حوزه برعکس است. بنابراین، از نگاه درونمایه شناسانه (thematological) این تکرارها معنی دار است (در باره موتیف و درونمایه شناسی ر. ک. موتیف چیست و چگونه شکل می گیرد؟، تقوی و دهقان: ۸)؛ یعنی از تفاوت احوال و افکار حکایت دارد، و از منظر سبک شناسانه عامل تمایز شعر این دو شاعر با دیگر شاعران است. کراچی در کتاب *فروغ فرخ زاد* کوشیده است، با بررسی واژه های چهار حوزه محسوسات، احوالات، طبیعت، و عناصر زنانه، دگردیسی ذهن و زبان فروغ را نشان دهد. بر اساس آنچه گفته شده، او چهار حوزه معنایی را، که در هر کدام یکی از چهار مشخصه [ + محسوسات ]، [ + احوالات ]، [ + طبیعت ]، و [ + زنانگی ] عامل باهمایی واژههاست، در دو دفتر *اسیر و ایمان* بیاوریم به آغاز فصل سرد بررسی و مقایسه کرده. جاهدجاه و رضایی به بررسی آن دسته از واژه های شاهنامه فردوسی پرداخته اند که به روایت شتاب میبخشد. بر اساس اصطلاحات پژوهش حاضر، این واژه ها مشخصه [ + شتاب ] را دارند و حوزه معنایی «شتاب» را تشکیل میدهند. آنان دو دسته واژه را مورد بررسی قرار میدهند: قاموسی و ادبی. واژگان ادبی واژه

های قاموسی هستند که کارکرد ادبی دارند و «زبان را به سطح ادبی سوق میدهند» (۵۴) و در سه سطح استعاره و کنایه و تشبیه بررسی شده‌اند. در *شاهنامه* دسته‌ای از واژه‌ها مشخصاً [+ شتاب] را به صورت صریح دارند، همانند «دوان» و «شتابنده» (۵۵)، و دسته‌ای به صورت ضمنی. از نمونه‌های دسته‌آخر واژه «مست» (۵۶) و «خرامیدن» (۵۵) است.<sup>۳</sup>

### مفروضات پژوهش مبتنی بر این نظریه:

تحقیق بر اساس این نظریه مبتنی بر مفروضاتی است چون:

۱. زبان آثار ادبی، یعنی زبان ادبی، یکی از گونه‌های زبان است؛ بدین ترتیب، در مطالعه زبان ادبی میتوان از نظریات و روشهای زبان‌شناسانه بهره برد. بنابراین، معنی‌شناسی ادبی زیرمجموعه معنی‌شناسی زبانی است و مبتنی بر نظریات و روشهای معنی‌شناسی زبانی است؛
۲. نظام معنایی اثر ادبیدو بیتی باشد یا مثنوی چندهزاربیتی یا دیوانی متشکل از قوالب متعدد مجموعه‌ای از عناصر بی ارتباط و پراکنده نیست، بلکه واحدهای این مجموعه با یکدیگر رابطه سلبی و ایجابی دارند؛ رابطه سلبی واحدهای همسطح ارزش هر یک را مشخص میکند و رابطه ایجابی این واحدها به ایجاد واحد بزرگتر میانجامد؛
۳. بر اساس تمایزی که سوسور میان زبان (langue) و گفتار (parole) نهاد (ر.ک. فردینان دو سوسور، کالر: ۳۱-۳۷)، تنوعات زبانی مبتنی بر ساختاری بنیادین است. هدف پژوهش ساختارگرایانه دست یافتن به این ساختارهاست. بدین ترتیب، اگرچه در ظاهر واژه‌هایی با معنای متفاوت در متن وجود دارد، این واژه‌ها به سبب مشخصه‌های معنایی مشترک در حوزه‌های معنایی مشترکی قرار میگیرند.

### روش پژوهش بر اساس این نظریه:

۳. در دسته‌ای از پژوهشها پژوهشگران آگاهانه از این نظریه بهره گرفته‌اند و کوشیده‌اند با توجه به مشخصه‌های معنایی خاص، حوزه‌های معنایی آثار ادبی را شناسایی کنند. ایرانزاده (ویژگیهای سبک غزلیات سعدی) را میتوان نخستین پژوهشگری دانست که از این نظریه بهره برده است. او بر اساس این نظریه حوزه‌های معنایی غزل سعدی را برای سبک‌شناسی غزل او بررسی کرده است. ایرانزاده و پاشا (۱۳۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «بن‌مایه‌های پربسامد در شعر زاله قائم‌مقامی» نیز کوشیده‌اند بن‌مایه‌های پربسامد شعر قائم‌مقامی را با تحلیل حوزه‌های معنایی شعرش شناسایی کنند. زمانی (۱۳۹۲) نیز در تحلیل حوزه‌های معنایی غزلیات سنایی (۶۰ غزل) بر اساس همین نظریه به سبک‌شناسی معنایی غزل سنایی پرداخته است. زمانی و ایرانزاده (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل حوزه‌های معنایی ابیات باقی‌مانده از رابعه بنت کعب قزداری» کوشیده‌اند بر اساس این نظریه به سبک‌شناسی معنایی شعر او بپردازند. باروتی اردستانی (۱۳۹۴) نیز به سبک‌شناسی غزلهای عطار بر اساس همین نظریه پرداخته است.

آنچه بر اساس این نظریه مورد بررسی قرار میگیرد مشخصه های معنایی واژه ها است؛ بنابراین واحدهای بزرگتر یا کوچکتر از واژه را بر اساس این نظریه نمیتوان تحلیل کرد. برای تحلیل واحدهای بزرگتر و کوچکتر میتوان در کنار این نظریه از نظریات دیگر بهره برد، البته به این شرط که پژوهش به ترکیبی از نظریات متعارض تبدیل نشود.

از سوی دیگر گستره واژه بسیار وسیع است: از تمامی مقولات دستوری گرفته تا نقشنمای اضافه‌ای. با این حال تأکید میشود که بررسی مشخصه های معنایی مکرر حائز اهمیت است. در این میان واژه هایی که به لحاظ صرفی از مقولاتی چون اسم، فعل، صفت، و قید هستند مشخصه های معنایی متعددی دارند و احتمال تکرار قاعده مند مشخصه های این واژه ها بیش از واژه های مثلاً مقوله حرف است. به همین دلیل، تأکید این نوشته بیشتر بر این مقولات است، ضمن آنکه اهمیت احتمالی واژه های مقولات دیگر را اصلاً نفی نمیکند. اگر پژوهشگری در خواندنهای مکرر خود به این نتیجه برسد که در کاربرد حروف اضافه مشخصه معنایی مهمی وقوع مکرر دارد و به لحاظ سبک شناسانه حائز اهمیت است، باید آن را بررسی کند. اما باید توجه داشت که دلیل آنکه دسته ای از واژه را «حرف اضافه» میخوانیم وجود مشخصه [+ حرف اضافه] در آنهاست. پس هر مشخصه مکرری به لحاظ سبک شناسانه اهمیت ندارد.

برای تحلیل، پژوهشگر ابتدا باید تک تک واژه ها، مخصوصاً اسمها و فعلها و صفتها و قیدها، را از متن استخراج کند. سپس با توجه به دانش زبانی خود یا فرهنگ واژگان مشخصه های معنایی واژه ها را شناسایی کند. مثلاً بیت حافظ را در نظر بگیرید:

تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو      پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو<sup>۴</sup>  
(دیوان حافظ غنی و قزوینی، غزل ۴۱۱، بیت ۱)

۴. چون در ادامه به ابیات بعدی غزل نیز اشاره میشود، آن را در اینجا نقل میکنیم:

تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو	پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو
ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز	کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو
من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان	قال و مقال عالمی میکشم از برای تو
دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار	گوشه تاج سلطنت میشکند گدای تو
خرقه زهد و جام می گرچه نه در خور همند	این همه نقش میزنم از جهت رضای تو
شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر	کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو
شاهنشین چشم من تکیه گه خیال تست	جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو
خوش چمنیست عارضت خاصه که در بهار	حافظ خوش کلام شد مرغ سخنسرای تو

### واژه‌ها را استخراج می‌کنیم:

تاب می‌دهد/ بنفشه/ طره/ مشکسا/ تو/ پرده میدرد/ غنچه/ خنده/ دلگشا/ تو

سپس مشخصه‌های معنایی را شناسایی می‌کنیم:

- تاب می‌دهد: در معنی «خشمگین می‌کند» مشخصه‌های [+انسان] و [+عواطف] و [+افعال] و [+غم] دارد و در معنی «پیچ و تاب می‌دهد» مشخصه [+افعال] دارد. این فعل در معنای دوم نسبت به مشخصه‌های [+انسان] و [+عواطف] و [+غم] بینشان است؛ زیرا ممکن است پیچ و تاب دهنده انسان باشد یا نباشد و عواطفی خاص را برانگیزد یا نه. چنانکه ملاحظه می‌شود در مواردی که واژه‌ای ابهام دارد، مشخصه معنایی هر دو یا سه معنی را استخراج می‌کنیم.
- بنفشه: مشخصه [+طبیعت] و [+گیاه] و [+گل] و [+کبود] دارد. در معنای نخست فعل «تاب می‌دهد»، این واژه مشخصه [+انسان] را هم دارد؛ زیرا انسان است که خشمیگن می‌شود.
- طره: مشخصه‌های [+انسان] و [+بدن] و [+رنگ] و [+کبود] را دارد.
- مشکسا: مشخصه‌های [+رنگ] و [+کبود] و [+طبیعت] و [+حیوان] و [+بدن] و [+نشاندارسازی] دارد. مشخصه [+حیوان] را به این سبب دارد که «مشک» را از نوعی آهو برمی‌گیرند و مشخصه [+بدن] را بدان سبب که آن را از کیسه‌ای در محل ناف آهوی نر ختایی می‌گیرند (لغتنامه دهخدا، ذیل مدخل «مشک»). بر این اساس حتی می‌توان مشخصه [+مذکر] را هم برای این واژه در نظر گرفت. درباره مشخصه [+نشاندارسازی] این توضیح را باید داد که واژه‌ای که حاوی این مشخصه است واژه‌های دیگر را به نحوی نسبت به چیزی نشاندار می‌کند و به لحاظ صرفی معمولاً صفت و قید است.
- تو: مشخصه‌های [+انسان] و [+حاضر] و [+عشق] و [+مذکر].
- پرده میدرد: در معنی «رسوا می‌کند» مشخصه‌های [+انسان] و [+عواطف] و [+افعال] و [+غم] را دارد و در معنی «باز می‌کند» مشخصه [+افعال] دارد. در واقع فعل «پرده می‌درد» در معنای دوم مشخصه‌های فعل «باز می‌کند» را یافته است و در محور جانشینی جایگزین آن شده است.
- غنچه: مشخصه [+طبیعت] و [+گیاه] و [+گل] را دارد. در معنی نخست «پرده می‌درد» مشخصه [+انسان] را هم دارد.
- خنده: مشخصه‌های [+انسان] و [+عواطف] و [+افعال] و [+شادی] دارد.
- دلگشا: مشخصه‌های [+انسان] و [+عواطف] و [+شادی] و [+نشاندارسازی] و نیز مشخصه [+بدن] را به سبب حضور «دل» دارد.

اما پیش از همه این مشخصه ها میتوان دو مشخصه بزرگتر را دید: [ +ذهنی ] و [ +غیرذهنی ]. به ضمیر «تو» توجه کنید که مشخصه [ +عشق ] برای آن در نظر گرفته شده است! این واژه در گونه های دیگر زبان فارسی، مثلاً گونه معیار یا گونه تصیلی پز شکی، چنین مشخصه ای ندارد، بلکه در این کاربرد خاص، یعنی در غزل عاشقانه و البته کاربردهای مشابه، چنین مشخصه ای یافته است؛ به عبارت دیگر، این معنا معنای ضمنی آن است نه معنای قاموسی. بر همین اساس و با توجه به معنای «خشمگین میکند» در فعل «تاب میدهد» و معنای «رسوا میکند» در فعل «پرده میدرد» میتوان دو مشخصه دیگر را هم برای دو واژه «بنفشه» و «غنچه» در نظر گرفت: [ +عاشق ] و نتیجتاً [ +انسان ]. در واقع تاب بنفشه و رسوا شدن غنچه به سبب آن است که جمال معشوق عیان شده است و آنان را گرفتار عشق کرده است و با توجه به کلیت غزل میتوان گفت این مشخصه ها مبتنی بر این تلقی عرفانی است که تمام کائنات به حق، در مقام معشوق ازلی، عشق میورزند. این مشخصه ها ذیل معنای ضمنی واژه ها قرار میگیرند و چنانکه گفته شد، در گونه های دیگر زبان چنین مشخصه هایی وجود ندارد. در واقع روابط جانیشینی و همنشینی نشانه ها موجب میشود مشخصه های معنایی خاصی ایجاد شود؛ یعنی رابطه جانیشینی «تو» با «معشوق» یا «حق» و امثال اینها مشخصه [ +معشوق ] و [ +عرفان ] را در این واژه ایجاد کرده است.

ممکن است این خرده گرفته شود که از کجا مشخص میشود که این معشوق زمینی نیست؟ یعنی بر چه اساس مشخصه [ +عرفان ] برای او در نظر گرفته شده است؟ پاسخ آن است که رابطه همنشینی اعضای حوزه معنایی «عشق»، یعنی حوزه ای که اعضای آن مشخصه [ +عشق ] را دارند، با اعضای حوزه «عرفان» در کل غزل چنین مشخصه ای را به وجود آورده است، مثلاً همنشینی واژه های «فقر» و «افتخار» با «عشق» در بیت ۴ و «خرقه» و «جام» با «رضا» در بیت ۵ که خود «رضا» هم به سبب همنشینی با «تو» دارای مشخصه [ +عشق ] شده است.

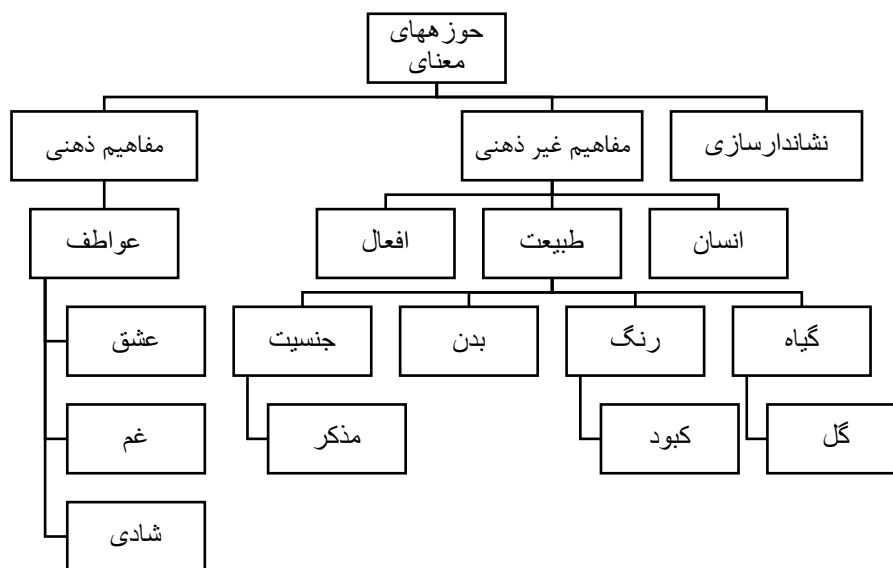
حتی میتوان برای «پرده» با توجه به رابطه همنشینی این واژه با واژه «دلگشا» مشخصه [ +شادی ] را هم در نظر گرفت؛ یعنی همان چیزی که در علم بدیع ایهام تنا سب خوانده می شود. باید توجه داشت که ما با دو نشانه مواجهیم: «پرده» به معنی «پوشش و حجاب» و «پرده» به معنی «مقام موسیقی»؛ تصور صوتی این دو نشانه مشابه است و این مشابهت موجب شده یک نشانه نشانه دیگر را تداعی کند. به عبارت دیگر، ما با یک نشانه حاوی یک دال و دو مدلول مواجه نیستیم، بلکه با دو نشانه مواجهیم که هر یک دال و مدلولی خاص دارند و دال یکی مشابه دیگری است.

باید توجه داشت که پژوهشگر نمیتواند همه مشخصه ها را در مراحل اولیه خواندن متن دریابد؛ چون بسیاری از این مشخصه ها در ارتباط با واژه های دیگر است که مشخص میشوند. برای مثال واژه «بنفشه» به خودی خود ممکن است چند معنا را به ذهن بیورد: نام گلی خاص، نامی دخترانه که کاربردی امروزی است، و نام نوعی غلامان که کاربردی کهن است (برای معنی سوم ر. ک. ایهام

تنا سبهای پنهان در شعر حافظ، دالوند: ذیل «بنفشه». خواننده‌ای که از پیش این بیت را شنیده باشد و بداند که این بیت یا غزل از حافظ است یا این غزل را در دیوان حافظ بخواند و، بعلاوه، با کاربردهای کهن «بنفشه» آشنایی داشته باشد می‌داند که معنای دوم در دیوان حافظ نیست. پس در همان آغاز مشخصه‌های [+انسان] و [+مؤنث] حذف می‌شود؛ یعنی کلیت شناختی که خواننده از غزل حافظ دارد این دو مشخصه را حذف می‌کند. او با خواندن مصراع دوم به این نتیجه می‌رسد که این واژه دو مشخصه [+گیاه] و [+گل] را دارد. چنانکه مشاهده می‌شود «مشک‌سا»، که مشخصه [+کبود] و بعلاوه مشخصه [+نشاندارسازی] را دارد، «طره» را با رابطه همنشینی نسبت به مشخصه [+کبود] نشاندار کرده است و این «طره» مثلاً طلایی یا سفید نیست. و نهایتاً رابطه جاننشینی بنفشه و طره مشخصه [+کبود] را هم در «بنفشه» برجسته کرده است. منظور از «برجسته کردن» آن است که، از میان مشخصه‌های معنایی متعدد، این مشخصه به سبب رابطه جاننشینی و همنشینی با واژه‌هایی خاص اهمیت یافته است. نمونه دیگر برای شناسایی مشخصه‌ها در مراحل بعدی وقتی است که در خواننده، بر اساس اطلاعات پیشین‌اش از شعر حافظ، این ظن ایجاد می‌شود که واژه «تو» مشخصه [+عرفان] را هم دارد. این ظن در مراحل بعدی، یعنی تحلیل مشخصه‌های واژه‌های بیت‌های ۴ و ۵، تقویت می‌شود. پس از آن، خواننده مجدداً واژه‌های پیشین را برای وجود احتمالی این مشخصه بررسی می‌کند. سپس درمی‌یابد که وقوع مشخصه [+عرفان] وقوعی استثنايي نیست، بلکه به نحوی معنادار تکرار می‌شود. یا ممکن است در آغاز مشخصه [+مذکر] را برای واژه «تو» در نظر نگیرد؛ اما پس از تأمل درباره مشخصه‌های واژه «مشک»، بر اساس اطلاعات پیشینش درباره شعر فارسی و معشوق در آن، این مشخصه «تو» را نیز به خاطر آورد (در این باره ر. ک. شاهدبازی در ادبیات فارسی). نهایتاً اینکه شناسایی این مشخصه‌ها در فرایند دور هرمنوتیکی (hermeneutic circle)، یعنی حرکت از کل به جزء و از جزء به کل، صورت می‌گیرد (درباره دور هرمنوتیکی ر. ک. دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، مکاریک: ذیل «دور هرمنوتیکی» و درآمدی بر هرمنوتیک، واعظی: ۹۳-۹۴). در اینجا مسأله مهم دیگری هم مطرح می‌شود: وقوع قاعده مند و معنادار یا استثنایی و اتفاقی مشخصه‌ها.

بر اساس آنچه در مورد روش مطالعه علمی گفته شد، باید توجه داشت که حوزه‌های معنایی ضرورتاً باید تکرار قاعده مند داشته باشند؛ یعنی کاربردهای استثنایی مشخصه‌ها تشکیل حوزه معنایی نمی‌دهند. اما ممکن است در آغاز خوانش کاربرد مشخصه‌ای خاص استثنایی تلقی شود و، در مراحل بعدی، محقق دریابد که کاربرد این مشخصه مکرر است. بدین ترتیب حوزه معنایی ضرورتاً شرط لازم هر عنصر سبکی، یعنی تکرار قاعده مند و معنادار، را دارد. حال به ادامه تحلیل بیت حافظ می‌پردازیم.

پس از استخراج مشخصه های معنایی واژه هایی را که مشخصه های مشترک دارند در یک مجموعه که اصطلاحاً «حوزه معنایی» نامیده میشود قرار میدهیم و هر مشخصه را عنوان یک مجموعه در نظر میگیریم. بدین ترتیب در همین بیت با سه «کلان حوزه» مواجه هستیم: مفاهیم ذهنی، مفاهیم غیرذهنی، و نشاندارسازی. مفاهیم ذهنی خود زیرحوزه ای دارد: عواطف. عواطف نیز



### نمودار ۳. حوزه های معنایی بیت حافظ ۱

زیرمجموعه هایی دارد: عشق، غم، و شادی. عشق نیز دو زیرمجموعه عاشق و معشوق دارد. مفاهیم غیرذهنی شامل حوزه های انسان، طبیعت، و افعال می شود. طبیعت نیز زیرحوزه هایی دارد: گیاه، رنگ، و بدن. رنگ نیز خود حوزه کوچکتري را در خود دارد: کیود. این حوزهها در نمودار زیر ثبت شده اند. البته باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که اگر کلیت غزل را در نظر بگیریم مشخصه های [+حیوان] و [+عرفان] نیز در میان حوزه ها وارد می شوند؛ اما برای پرهیز از اطاله کلام صرفاً به تحلیل همین بیت اکتفا میکنیم. برای آنکه پس از استخراج حوزه ها بتوانیم درصد وقوع هر حوزه را مشخص کنیم، در کنار هر واژه و مجموعه میتوانیم بسامد وقوع آن را بنویسیم.

مفاهیم ذهنی = {عواطف (۱۷)} (۱۷)

- عواطف = {عشق (۱۲)، غم (۲)، شادی (۳)} (۱۷)

- عشق = {معشوق (۸)، عاشق (۴)} (۱۲)

- معشوق = {تاب میدهد (معنی اول)، تاب میدهد (معنی دوم)، پرده میدرد (معنی اول)، پرده

میدرد (معنی دوم)، طره، مشکسا، خنده، دلگشا} (۸)

- عاشق = {تاب می‌دهد (در معنی «خشمگین میکند»)، پرده می‌درد (در معنی «رسوا میکند»)، بنفشه (با توجه به معنی «خشمگین میکند» در فعل «تاب می‌دهد»، غنچه (با توجه به معنی «رسوا میکند» در فعل «پرده می‌درد»)} { (۴)
  - غم = {تاب می‌دهد (در معنی «خشمگین میکند»)، پرده می‌درد (در معنی «رسوا میکند»)} (۲)
  - شادی = {خنده، دلگشا، پرده} (۳)
  - مفاهیم غیرذهنی = {افعال (۵)، طبیعت (۱۲)، انسان (۶)} (۲۳)
  - افعال = {تاب می‌دهد (در معنی اول)، تاب می‌دهد (در معنی دوم)، پرده می‌درد (معنی اول)، پرده می‌درد (معنی دوم)، خنده} (۵)
  - طبیعت = {گیاه (۲)، بدن (۴)، رنگ (۳)، جنسیت (۳)} (۱۲)
  - گیاه = {گل (۲)} (۲)
  - گل = {بنفشه، غنچه} (۲)
  - بدن = {طره، خنده، مشکسا، دل (در «دلگشا»)} (۴)
  - رنگ = {کیود (۳)} (۳)
  - کیود = {بنفشه، طره، مشکسا} (۳)
  - جنسیت = {مذکر (۳)} (۳)
  - مذکر = {مشکسا، تو (۲)} (۳)
  - انسان = {تاب می‌دهد (در معنی «خشمگین میکند»)، پرده می‌درد (در معنی «رسوا میکند»)، بنفشه (با توجه به معنی «خشمگین میکند» فعل «تاب می‌دهد»)، غنچه (با توجه به معنی «رسوا میکند» فعل «پرده می‌درد»)، طره، خنده} (۶)
  - نشاندارسازی = {مشکسا، دلگشا} (۲)
- مجموع اعضای حوزه‌ها را با توجه به اعدادی که کنار سه کلان‌حوزه مفاهیم ذهنی، مفاهیم غیرذهنی، و نشاندارسازی ذکر شده است میتوان محاسبه کرد که مجموعاً میشود ۴۲. حال درصد وقوع هر حوزه را باید محاسبه کنیم. باید توجه داشت که آنچه به لحاظ سبک‌شناسانه قابل اتکاست درصد وقوع حوزه‌هاست و نه بسامد آنها؛ به این دلیل که ممکن است بسامد حوزه معنایی طبیعت در مجموعه غزل‌های حافظ بسیار بیشتر از یک قصیده منوچهری باشد، چون حجم غزل‌های حافظ به مراتب بیشتر است از یک قصیده منوچهری؛ درحالی‌که اگر درصد وقوع حوزه‌ها را محاسبه کنیم ممکن است به نتیجه متفاوتی برسیم. بنابراین، به سبب تفاوت حجم متون باید درصد حوزه‌ها را در متون مختلف با هم مقایسه کرد.



### نتیجه:

نظریه های حوزه های معنایی یکی از نظریات مطرح شده در معنی شناسی ساختگراست. حوزه معنایی مجموعه ای است از واژه ها که مشخصه معنایی خاصی موجب باهم آیی آنها میشود. مطالعه حوزه های معنایی به دو صورت همزمانی و در زمانی صورت میگیرد. از این نظریه میتوان در تحلیل متون ادبی، مخصوصاً سبک شناسی معناییگونه ای سبک شناسی که موضوع خود را مطالعه نظام معنایی آثار ادبی قرار میدهد، نیز بهره برد. در مطالعه حوزه های معنایی آثار ادبی، معناهای فردی نیز اهمیت دارند، چنانکه هدف سبک شناسی معنایی شناسایی قواعد معنایی فردی و متمایز با معناهای عمومی است. سبک شناسی معنایی مبتنی بر این نظریه سه مرحله مطالعه همزمانی و یک مرحله مطالعه در زمانی حوزه های معنایی را در بر میگیرد و نتیجتاً وجود یا عدم معناهای فردی اثر یا آثار ادبی خاصی را نشان میدهد. باید توجه داشت که مطالعه آثار ادبی بر اساس این نظریه آن دسته از مشخصه های معنایی را که وقوعی قاعده مند دارند، و نه استثنائی، بررسی میکند.

### فهرست منابع:

۱. آشنایی با زبانشناسی در مطالعات ادب فارسی، صفوی، کوروش، (۱۳۹۱)، تهران: علم.
۲. اسیر، فرخزاد، فروغ، (۱۳۵۴)، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.
۳. ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، فرخزاد، فروغ، (۱۳۵۵)، تهران: مروارید.
۴. ایهام تناسبهایی پنهان در شعر حافظ، دالوند، یاسر، (۱۳۹۴)، استاد راهنما: سعید حمیدیان. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی.
۵. بوطیقای ساختگرا: ساختگرایی، زبانشناسی و مطالعه ادبیات، کالر، جاناتان، (۱۳۸۸). ترجمه کورش صفوی، تهران: مینوی خرد.
۶. تحلیل حوزه های معنایی ۵۰ غزل برگزیده از عطار، باروتی اردستانی، ساناز، (۱۳۹۴)، استاد راهنما: کورش صفوی، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی.
۷. تحلیل حوزه های معنایی غزلیات سنایی (۶۰ غزل)، زمانی، محمدمهدی، (۱۳۹۲). استاد راهنما: کورش صفوی، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده زبان و ادبیات فارسی.
۸. دانشنامه نظریه های ادبی معاصر، مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۵)، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، چاپ دوم، تهران: آگه.
۹. درآمدی بر معنی شناسی زبان، لاینز، جان، (۱۳۹۱). ترجمه کورش صفوی، تهران: علمی.
۱۰. درآمدی بر هرمنوتیک، واعظی، احمد، (۱۳۸۹)، چاپ ششم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مقدمه، مقابله، و کشف الابیات از رحیم ذوالنور، (۱۳۸۲)، چاپ سوم، تهران: زوار.

۱۲. سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روشها، فتوحی رودممعجنی، محمود، (۱۳۹۱)، تهران: سخن.
۱۳. شاهدبازی در ادبیات فارسی، شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، تهران: فردوس.
۱۴. عصیان، فرخزاد، فروغ، (۱۳۵۱)، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
۱۵. فردینان دو سوسور، کالر، جانانان، (۱۳۷۹). ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.
۱۶. فروغ فرخزاد، کراچی، روح‌انگیز، (۱۳۸۳)، شیراز: داستان‌سرا.
۱۷. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی، جعفر، (۱۳۸۹)، چاپ نهم، تهران: طهوری.
۱۸. فرهنگ بزرگ سخن، انوری، حسن، (۱۳۸۱)، تهران: سخن.
۱۹. فرهنگ توضیحی زبان‌شناسی کاربردی لانگمن، ریچارد، جک، پلت، جان و وبر، هایدی، (۱۳۷۵)، ترجمه حسین وثوقی و سید اکبر میرحسینی، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
۲۰. لغتنامه، دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، تهران: دانشگاه تهران؛ مؤسسه لغتنامه دهخدا.
۲۱. مبانی نشان‌شناسی، چندلر، دانیل، (۱۳۸۷)، ترجمه مهدی پارسا، زیر نظر فرزاد سجودی، تهران: سوره مهر. چاپ دوم.
۲۲. نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، گیرتس، دیرک، (۱۳۹۳)، ترجمه کورش صفوی، تهران: علمی.
۲۳. ویژگی‌های سبک غزلیات سعدی، ایرازاده، نعمت‌الله، (۱۳۸۰)، استاد راهنما: تقی پورنامداریان، پایان‌نامه دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات غنایی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی.

#### مقاله:

۱. «آفاق شعر سعدی و حافظ: بحثی در سهولت و امتناع در شعر»، حق‌شناس، علی محمد، (۱۳۷۷)، کیان، ش ۴۱، ۶۲-۶۴.
۲. «بن‌مایه‌های پر بسامد در شعر ژاله قائم‌مقامی»، ایرازاده، نعمت‌الله و پاشا، سارا، (۱۳۹۰)، دانش، ش ۱۰۴، صص ۱۶۷-۱۸۸.
۳. «پژوهشی درباره باهمایی واژگانی در زبان فارسی»، صفوی، کورش، (۱۳۸۲)، زبان و ادب، ش ۱۸، صص ۱-۱۳.
۴. «دایره واژگان (Diction) و نقش آن در شتاب روایت شاهنامه»، جاهدجاه عباس و رضایی، لیلا، (۱۳۹۰). فنون ادبی، سال سوم، شماره ۱، صص ۴۷-۶۲.
۵. «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟»، تقوی، محمد و دهقان، الهام، (۱۳۸۸)، نقد ادبی، س ۲، ش ۸، صص ۷-۳۱.
۶. «نگاهی به نظریه حوزه‌های معنایی از منظر نظام واژگانی زبان فارسی»، صفوی، کورش، (۱۳۸۳)، علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره بیست و یکم، شماره اول (شماره پیاپی ۴۰)، صص ۲-۱۱.

7. *A Glossary of Semantics and Pragmatics*, Cruse, Alan, (2006), Edinburgh: Edinburgh university.
8. *Semantics*, Lyons, John (1977), Cambridge: Cambridge University Press.
9. *Der deutsche Wortschatz im Sinnbezirk des Verstandes: Die Geschichte eines sprachlichen Feldes I. Von den Anfängen bis zum Beginn des 13. Jhdts*, Trier, Jost, (1931), Heidelberg: Winter.